



گسل‌های تاریخی در فلات تعلیم و تربیت

دکتر مرتضی مجدفر، عضو شورای تحریریه رشد مدیریت مدرسه

وقتی سال ۱۳۰۰ شروع می‌شد، اغلب ما نبودیم و اکنون که ۱۴۰۰ آمده است، شاید بتوان به سختی ۱۳۰۰ یا ۱۴۰۰ نفر صدساله پیدا کرد که به راحتی توانایی سخن گفتن و استدلال داشته باشند و بتوانند در مورد آنچه در یک صد سال اخیر گذشته است، به‌ویژه درباره فرآز و نشیب‌های آموزش و پرورش کشورمان در این سده، تجزیه و تحلیل جامعی ارائه دهند. ولی به یمن ثبت و ضبط آنچه گذشته است و تحلیل‌های کم‌عمق یا پرمایه‌ای که در مقاطع زمانی گوناگون از رویدادها، اتفاق‌ها، خرابکاری‌ها و اتفاق‌های نوآورانه این صد سال ارائه شده است، می‌توانیم با چشمانی باز وارد گردونه تعلیم و تربیت در سده جدید شویم.

از دوران محمدشاه تا مشروطیت و سال‌های پس از آن: می‌جی و امیرکبیر!

اگر چه سابقهٔ تعلیم و تربیت و مدرسه‌داری در ایران، به دوران‌های دور برمی‌گردد، ولی اکنون آشکار شده است که اولین مدرسه‌ها، چه پسرانه و چه دخترانه، در زمان **محمدشاه قاجار** شروع به کار کرده‌اند. وقتی از مدرسه سخن می‌گوییم، مدرسه به سبک و سیاق امروزی است و نیک می‌دانیم که منظور، مدارس معروفی چون نظامیه‌ها و مکتب‌خانه‌های قدیمی نیست. هر دو مدرسهٔ باز شده در دوران محمدشاه، سرنوشتی جز تعطیلی از سوی نایب‌رئیس‌الزمانه پیدا نکردند و گشایش و توسعهٔ مدرسه‌های مدرن تا زمان **ناصرالدین‌شاه قاجار** و به‌طور مشخص تا دوران صدارت **امیرکبیر** به تعویق افتاد.

بخشی از دوران حکومت ۵۰ سالهٔ ناصرالدین‌شاه و صدارت کوتاه‌مدت امیرکبیر، از لحاظ زمانی با به قدرت رسیدن امپراتور تاریخ‌ساز ژاپن، **می‌جی** (۱۸۶۸)، هم‌زمانی دارد. امپراتور ژاپن، به محض به قدرت رسیدن، برای نوسازی و اصلاح کشور، گروهی بالغ بر ۵۰ نفر از متخصصان اروپایی در رشته‌های گوناگون را به ژاپن فراخواند و بعد از دریافت نظرات آن‌ها، گروهی ۱۰۰ نفره از متخصصان ژاپنی را در گروه‌های متفاوت تخصصی روانهٔ کشورهای اروپایی کرد. او می‌دانست که اروپایی‌ها، آن سال‌ها، بعد از دوران نوگرایی، در مسیر پیشرفت قرار گرفته‌اند، ولی هدف گرت‌برداری هر آنچه که در کشورهای اروپایی می‌گذرد و انتقال بی‌قید و شرط آن به ژاپن نبود. دستور امپراتور این بود که نسخهٔ ژاپنی این برنامه‌ها را با فرهنگ ژاپنی تطبیق و برنامهٔ خود ویژهٔ ژاپن را ارائه دهند. با حوزه‌های دیگر کاری نداریم. اگر چه به دلیل جامع و درهم‌تنیده و مرتبط بودن برنامه‌ها، شاید درست نباشد مستقلاناً از آموزش و پرورش ژاپن حرف بزنیم. ولی ترکیب نظرگاه اروپایی‌های به ژاپن آمده و توصیهٔ مسافران از اروپا برگشتهٔ ژاپنی این بود: «آموزش و پرورش باید محور توسعه باشد و نگاه ابتدا باید به این نهاد معطوف شود. همچنین بزرگ‌ترین فضاهای زیربنایی کشور از لحاظ خلق تأسیسات و تجهیزات، باید به مدرسه‌ها اختصاص یابد و این برنامه هر چند سال یک بار به‌روز شود. در مقابل رویهٔ امپراتور ژاپن که گروهی را برای مطالعه به فرنگ گسیل داشت، ناصرالدین‌شاه خود عازم سفر شد، آن هم

نه یک بار، بلکه دو بار و با استقراض از تنها بانک دولتی که سرمایه‌اش در دست و از آن روس‌ها بود. دستاورد ناصرالدین‌شاه برای تغییرات، سه چیز بود:

- تغییراتی در دکوراسیون داخلی حرم‌سرا و استفاده از ملحفه و تخت و ابزارهایی که قلم از نگارش آن شرم می‌کند؛

- راه‌اندازی نگارخانه برای به نمایش گذاشتن تابلوهای نقاشی و اختصاص مکانی در درون محوطهٔ کاخ شاهی برای این امر و بازدید شاهزادگان و امرا از این نمایشگاه تا دید زیبایی‌شناسانهٔ آن‌ها افزایش یابد (باز مردم گرسنه و مریض و نیز افراد عادی در حاشیه‌اند، نگارخانه‌ای در داخل کاخ، برای افراد خاص و به دور از نیازهای اولیهٔ انسانی). به خدمت گرفته‌شدن **کمال‌الملک** در دربار و سپس غضب شاهی به وی، از دستاوردهای این بخش از سفر اروپایی ناصرالدین‌شاه بود.

- و در نهایت تلاش برای به خدمت گرفتن دوربین عکاسی که اختراع آن روزهای فرانسوی‌ها بود و لاقلاً عکس‌های به‌جای‌مانده از آن دوران، نتیجهٔ این دستور بود.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید این اولین «شکاف آموزشی» است که برای کشورمان در قیاس با دیگر کشورهای مشابه و در حال رشد رقم می‌خورد. در این میان، نباید تلاش مجدانهٔ امیرکبیر را برای راه‌اندازی «دارالفنون» و نهضتی که بعد از گشایش آن در سراسر کشور رخ می‌دهد و به‌رغم مخالفت‌های تنگ‌نظران (تنها مدرسه‌های تأسیس شده توسط **میرزا حسن رشیدی**، در مقاطع زمانی گوناگون هفت بار در تبریز، قم، مشهد و تهران به آتش کشیده می‌شوند) ادامه می‌یابد، از نظر دور داشت، به‌طوری که قدمت بسیاری از مدرسه‌های مدرن در ایران، اکثراً هم‌پای دارالفنون است. هر چند خود امیرکبیر، هنگامی که این مدرسه گشایش یافت، به دستور همین شاه سرمست از قدرت و خودخواهی و با دسیسه‌های اطرافیان که آگاهی را روا نمی‌دانستند، در خون خود غلتیده و شهید شده بود.

از ذکر این واقعهٔ تاریخی که بگذریم، تا آغاز قرن جدید، یعنی فرارسیدن سال ۱۳۰۰، به غیر از تأسیس و به آتش کشیده‌شدن و بسته‌شدن مدرسه‌های سبک جدید، به‌ویژه در دورهٔ مشروطیت و سال‌های بعد از آن، اتفاق برجستهٔ دیگری را در زمینهٔ طلوع آموزش و پرورش مدرن

شاهد نیستیم و «شکاف آموزشی» دیگری نیز در همین سال‌ها رخ می‌دهد. اینک در آستانهٔ سال ۱۳۰۰، لاقلاً دو درهٔ عمیق در آموزش و پرورش ایران - که البته ادارهٔ آموزش زیر نظر وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه قرار دارد - ایجاد شده است که ما با اغماض آن‌ها را فقط یک شکاف به شمار می‌آوریم: «شکاف آموزشی دوم!»

از یک ماه مانده به سال ۱۳۰۰ تا ۲۰ سال بعد:

یک دره یا چند درهٔ دیگر

یک ماه مانده به آغاز قرن چهاردهم، کشورمان با تلاطمات سیاسی گسترده‌ای روبه‌رو شد و قرن جدید را با **رضاخانی** شروع کردیم که «حکم» و «امر» می‌کرد و خود را قزاقی ساده می‌دانست که البته در سر، ابتدا سودای ریاست جمهوری و سپس، هوس پادشاهی داشت. در این سال‌ها، هنوز رشدیه از رو نرفته بود و هنوز هم مدرسه‌های گشوده شده توسط او را آتش می‌زدند و به **جبار باغچه‌بان** که در تبریز و سپس در تهران، با شیوه‌های ابداعی خود، زبان کودکان کر و لال را با سخن گفتن باز می‌کرد، «ساحر» و «شیاد» می‌گفتند و برای آنکه سخن گفتن کودکان را نبینند، برایش «نگ»‌های گوناگونی دست و پا می‌کردند.

هنوز مدرسه فرستادن دختران نزد خانواده‌ها از کفر ابلیس بدتر بود. روش‌های نوین تعلیم و تربیت، ترکه‌های ابلابویی بود که در حوض یا سردابهٔ زیرزمین مدرسه‌ها خیس می‌خوردند تا هنگام نواخته‌شدن بر دستان و پاهای کودکان خطاکار در یادگیری و تربیت، اثربخشی بیشتری داشته باشند.

سیاست و قلع و قمع مخالفان، آن چنان در کشور ریشه می‌دواند که ۲۰ سال نخست قرن چهاردهم، به‌ویژه سال‌های آغازین آن، با خفه کردن مرام آزادستانی روحانی خوش‌فکر شیخ **محمد خیابانی** و زبان از کام کشیدن **کنل محمد تقی خان پسیان** و البته رام کردن و سر جای خود نشان دادن **شیخ خزعل** در خوزستان بگذرد و زندانی کردن برخی آزادگان و دم‌کردن قهوهٔ قجری و مهیا ساختن آمپول هوا برای فروبیستن دهان مخالفان اختصاص یابد. از این گذشته، چشم دوختن به اعزام صرف افرادی به خارج برای درس خواندن و الگوگیری و اجرای بدون تغییر و تطبیق

شکاف‌های آموزشی دیگر و باقی قضایا

رخ‌نمایی چهارمین شکاف آموزشی را تا ورود به دهه پنجم قرن چهاردهم (۱۳۴۰) استمرار می‌دهیم و این ارزیابی نادقیق و شتاب‌زده را که آموزش و پرورش ۴۰ سال اول قرن چهاردهم را بدون وارد شدن به جزئیات تورق کرد، به چند دلیل اینجا خاتمه و یادداشت خود را به شکلی دیگر ادامه می‌دهیم:

نخست) من تاریخ‌دان و تاریخ‌نویس نیستم و تحلیل تاریخی آموزش و پرورش هم الزاماتی دارد که من فاقد آن‌ها هستم. خوانندگان می‌توانند برای تکمیل اطلاعات خود در زمینه تاریخ آموزش و پرورش ایران، کتاب «مدارس در مدار هزاره سوم» را بخوانند.^۷

دوم) هر چند من جزو آن ۱۳۰۰ یا ۱۴۰۰ نفری نیستم که صدساله هستند، ولی می‌توان با اندکی سماجت و وقت‌گذاری، از میان افرادی از این جمع که دغدغه‌ها و حافظه تعلیم و تربیتی دارند، اطلاعاتی به دست آورد و آن‌ها را دسته‌بندی کرد. ولی من نیز چون بسیاری دیگر، لااقل از صد سال قرن چهاردهم، ۵۸ سالش را چه در مقام دانش‌آموز و چه در مقام آموزش و پرورش دغدغه‌مند در کنار آموزش و پرورش کشورمان بوده‌ام و نیز اسناد و مدارک، نسبت به دهه‌های پیشین، به شکل مستندتری در دسترس‌اند. پس، از این به بعد می‌توان تحلیل‌های شش دهه باقی‌مانده را بر اساس وقایع و رویدادهای ثبت و ضبط‌شده تاریخ آموزش و پرورش کشورمان، اسناد و مدارک و نیز تجربه‌های زیسته ارائه داد.

سوم) برای راهنمایی پژوهشگران، من شش دهه باقی‌مانده قرن چهاردهم شمسی در گستره آموزش و پرورش را به این شرح طبقه‌بندی می‌کنم:

الف. از سال ۱۳۴۵ که اولین جریان مرتبط با اصلاح و نوسازی آموزشی (نشست رامسر) شروع شده تا سال ۱۳۵۷ و زمان وقوع انقلاب اسلامی، با بروز «پنجمین شکاف آموزشی»^۸

ب. از بلا تکلیفی و سردرگمی و تغییرات مکرر برنامه‌ها از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۴ که کلیات اولین سند تغییر نظام آموزشی برای اظهار نظر توسط متخصصان انتشار یافت. در این سال‌ها، گذر از رفتارگرایی به شناخت‌گرایی، انقلابات آموزشی در زمینه توسعه گسترده راهبردهای یاددهی-یادگیری،

سیس به تغییر در ساختارها، درس‌ها و برنامه‌های آموزش و پرورش روی آوردند.

زنده‌یاد، دکتر محمدعلی طوسی، یکی از استادان پیشین و پیشکسوت مدیریت آموزشی ایران، در یکی از سخنرانی‌های خود، تعداد سمینارهای آموزشی ژاپن در زمینه «مدیریت مدرسه» بعد از نوسازی سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱ را حدود ۸۵۰۰ سمینار آموزشی در اقصا نقاط این کشور شکست‌خورده و برخاسته از خاکستر جنگ دوم جهانی اعلام کرد.^۹ در این سال‌ها، ما کماکان درگیر تبعات پس از جنگ، به‌ویژه در آذربایجان و کردستان، استمرار اعتراض‌های مکتوب رسانه‌ای، سیاسی و خیابانی به شاه جوان ۲۸-۲۷ ساله‌ای بودیم که مرتب بحران می‌آفرید.

به این سال‌ها هم با اغماض شکاف آموزشی شماره‌داری را نسبت نمی‌دهیم، چرا که ادامه این بحران تا سال ۱۳۳۲ و کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد و اتفاقاتی که بعد از کودتا، رعب و وحشت را در کشور جاری و ساری ساخت، باز تعلیم و تربیت را به حاشیه برد، و «چهارمین شکاف آموزشی» را برایمان به ارمغان آورد. فقط کافی است اسناد «پروژه ماورای بحار» را از نظر بگذرانیم تا متوجه شویم، متولیان سازمان برنامه و بودجه تازه شکل گرفته در آن سال‌ها، چگونه چشمان خود را به تأثیرات اصل چهار ترومن^{۱۰}، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، دوخته بودند تا از قبل کمک‌هایی که مثلاً قرار بود از این پروژه به ایران، از جمله به آموزش و پرورش برسد، طرفی ببینند.

کتاب روایی «مدیریت مدرسه»^۵، نوشته جلال آل احمد، اگرچه صرفاً یک داستان آموزشی است، ولی به دلیل اینکه در سال‌های میانی دهه ۱۳۳۰ و توسط فردی صاحب قلم و صاحب سبک که نگاهی انتقادی دارد، و از سر تصادف، خود شاغل در آموزش و پرورش است، نوشته شده، عمق فاجعه جاری در آموزش و پرورش آن سال‌ها را به‌درستی می‌نماید. البته این وضعیت در نوشتارهای دیگر انتقادی که دسته‌گریخته از چشم رژیم حاکم دور می‌ماند و به انتشار می‌رسد، نیز به چشم می‌خورد که از جمله می‌توان به کتاب «کندوکو در مسائل تربیتی ایران»^۶، نوشته صمد بهرنگی اشاره کرد. این کتاب اگرچه به دلیل سن کم مؤلف آن (۲۷ ساله بودن)، به شدت شعاری است، ولی غیرواقعی نیست.

فرهنگی آنچه آموخته‌اند در کشور، و نیز ظاهرسازی با گشایش مدرسه‌هایی مثلاً مدرن در این گوشه و آن بخش ایران و توجه به کمیات و ظواهر، بدون همراهی با تحولات جهانی آموزش، از اتفاقاتی بود که در بیست سال اول قرن چهاردهم به وقوع پیوست. این اتفاق، حاصل مشارکت شاهی جوان بود که با بی‌عرضگی سلسله قاجار را به انحطاط کشاند و کافه‌گردی و روشنفکربازی در خیابان‌های پاریس را برگزید، با قزاقی که با اقتدار دیکتاتورمآبانه‌اش، جای همان جوان را گرفت و ۱۶ سال تمام با «پدرسوخته» گویی‌ها و «لب و دهان دوزی»^{۱۱}ها روزگار سپری کرد و روزبه‌روز املاک و مستغلات خود را در سراسر ایران، به‌ویژه شمال، گسترش داد.^{۱۲} البته این که به کل رخداد هرگونه اتفاق مثبتی را در این سال‌ها نادیده بگیریم، دور از انصاف است، ولی باید پذیرفت آنچه در ۲۰ سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در ایران صورت گرفت، به اندازه دیگر کشورها نبود و پس از به پایان رسیدن دوره قاجار و دوره مشروطیت، سومین دوره فاصله‌ای آموزش و پرورش ایران با کشورهای توسعه‌یافته پدید آمد: «شکاف آموزشی سوم»^{۱۳}

دومین بیست سال قرن چهاردهم: تکرار، تکرار و باز هم شکافی دیگر!

دومین بیست سال قرن چهاردهم هم با تلاطم سپری شد. شهریور ۱۳۳۰ با شروع جنگ جهانی دوم، رضاخان نتوانست دیگر حکم کند و امر کردند که برود. کشورمان از شمال و جنوب اشغال شد و پنج سال بیپایی، جنگی که مثلاً در آن اعلام بی‌طرفی کرده بودیم، چنان آتشی به جانمان انداخت که اصلاً مقوله‌ای به نام «توجه به تعلیم و تربیت» نمی‌توانست محلی از اعراب داشته باشد.

جنگ که تمام شد، ورق ابرقدرتی در دنیا عوض شد و آمریکا، که در دومین جنگ عالم‌گیر، تنها با نیروها و تجهیزات درگیر جنگ شده بود، در مقام ابرقدرت اول جای دیگر کشورها، از جمله انگلستان را گرفت. چرا که انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی و نیز شوروی سابق، علاوه بر نیروها و تجهیزاتشان، خاکشان هم درگیر جنگ شده بود و قبل از هر کاری، ابتدا باید به بازسازی می‌پرداختند. از این رو، اغلب کشورهای درگیر جنگ، به بازسازی و سیس نوسازی سخت‌افزارها و مکان‌های آموزشی و غیر آموزشی خود پرداختند و

توسعه وسایل آموزشی مورد استفاده در تدریس، نضج رشته برنامه‌ریزی درسی و ... را شاهد هستیم و اگر نخواهیم اغراق کنیم و دو شکاف آموزشی را به این سال‌ها اختصاص دهیم (یک شکاف به سبب عقب‌گرد به گذشته و شکافی دیگر به دلیل فاصله‌گذاری توسعه‌ای نهاد تعلیم و تربیت با دیگر کشورها)، «ششمین شکاف آموزشی!» را در این سال‌ها شاهد بوده‌ایم. پ. دوره‌ای نسبتاً طولانی، شامل مقطع زمانی سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۱ و آغاز اجرای تغییر نظام ساختاری آموزش متوسطه، و سپس از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۹۰، یعنی آغاز سندهم‌محور شدن آموزش و پرورش. در این سال‌ها، اگرچه شاهد برخی اتفاقات مثبت در حوزه آموزش هستیم، ولی کماکان تغییر مکرر مسئولان و تغییر بی‌درپی سیاست‌های آموزشی و سیاسی بودن بینش حاکم بر وزارتخانه و مدرسه‌ها، آموزش و پرورش ما با ناهمگونی‌های چالش‌برانگیزی رودررو می‌شود. این سال‌ها، حرکت دنیا به سمت آموزش فراشناخت، استفاده گسترده از رایانه در امر آموزش و حرکت به سمت یادگیری الکترونیکی است که از طرف ما جدی گرفته نمی‌شود و به یکباره در دوم اسفند ۹۸، گریبان و دامنمان را با آماده‌نبودن زیرساخت‌های فنی و آموزشی مناسب در زمینه یادگیری الکترونیکی می‌گیرد. به نظر می‌رسد اظهار نظر درباره این دوره ۲۶ ساله، در صلاحیت کسانی باشد که خوشبختانه در قید حیات‌اند و در یک یا چند فرایند تغییر نظام حضور داشته‌اند. برای این دوره هم شاید با تک‌ماده، یک شکاف آموزشی کفایت کند: «هفتمین شکاف آموزشی!»

ت. دوره ۱۰ ساله ۱۳۹۰ تا پایان قرن چهاردهم. در این دوره، آموزش و پرورش جهان، علاوه بر تغییر در نوع اداره سازمان‌ها و نظریه‌های نوین مدیریت آموزشی، به‌واسطه توسعه شبکه‌های اجتماعی و ابزارهای فاوا، توسعه شگرفی را شاهد بود و معلمان تلفن‌های همراه را به کلاس‌های درس بردند و این وسیله به شریکی در یادگیری دانش‌آموزان تبدیل شد. ولی ما کماکان دم در ورودی مدرسه‌ها، تلفن‌های همراه بچه‌ها را ضبط کردیم، خطاب به معلمان بخشنامه صادر کردیم که اگر قصد راه‌اندازی وبلاگی را دارند، حتماً گذرواژه و مشخصات آن را در اختیار اداره بگذارند و نیز استفاده از تلفن همراه در کلاس‌های درس و فرایند تدریس را غدن کردیم. از طرف دیگر، هفته‌ای یک نفر راهی

مدرسه‌ها کردیم که در مورد استفاده از فضاهای مجازی و آسیب‌های آن هشدار بدهند که به ناگاه با ورود ویروس منحوس «کووید ۱۹»، همه این سیاست‌ها را با ۱۸۰ درجه چرخش عوض کردیم. به نظر می‌رسد اگر سنجه‌های قابل‌محاسبه‌ای استخراج شوند، این دوره می‌تواند، به راحتی دو و حتی سه شکاف آموزشی را از آن خود سازد: «هشتمین، نهمین و دهمین شکاف آموزشی!»

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

این مقاله، یک استنباط شخصی و مبتنی بر دانش شهودی و تجربه‌های نگارنده آن است. اکنون که در نخستین ماه‌های قرن پانزدهم خورشیدی هستیم، علاوه بر جبران ۱۰ شکاف آموزشی مورد ادعای این جانب در ۱۵ سال اخیر، باید بتوانیم هم‌پای دیگر کشورها و مبتنی بر فرهنگ ایرانی - اسلامی خود حرکت کنیم. ما در حالی وارد قرن پانزدهم شده‌ایم که به‌درستی نمی‌دانیم چه چیزهایی از آموزش و پرورش خودمان را باید در قرن چهاردهم جای بگذاریم، چه چیزهایی را با خود بیاوریم، چه چیزهایی را تغییر دهیم و بیاوریم و چه چیزهایی را بنیان بگذاریم که پیش از این وجود نداشته‌اند؟ با وجود این، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شوند:

● توسط یک گروه متشکل از مورخان، صاحب‌نظران تعلیم و تربیت، جامعه‌شناسان و ... تاریخ آموزش و پرورش ۱۰۰ یا حتی ۱۵۰ سال اخیر کشورمان، مورد بازبینی قرار گیرد و فرآیندهای آن استخراج شود. به این منظور، نوشته حاضر می‌تواند به مثابه یک پروپوزال اولیه مدنظر قرار گیرد.

● تمامی تجربه‌های تلخ و شیرین اصلاح نظام آموزشی کشور، از مسائل خرد مانند تغییر یک برنامه درسی و تغییر ساختاری در مدرسه و اداره گرفته تا مسائل کلان، مورد تحلیل و واکاوی قرار گیرند.

● با کمال شرمندگی، پیشنهاد تکمیلی برای عملیاتی ساختن دو بند اخیر چنین است: از افرادی که در سال‌های اخیر متولی انجام پژوهش‌ها و تغییر نظام‌هایی از این دست بوده‌اند، استفاده نشود. چرا که اغلب نامبردگان مدافع پژوهش‌ها و تغییراتی خواهند بود که خود انجام داده‌اند.

● چند پژوهش ثانویه بر اساس محورها و مباحث موجود در نظام تعلیم و تربیت (برای مثال: مدیریت آموزشی، برنامه‌ریزی درسی، فناوری آموزشی، فناوری اطلاعات،

تجهیزات و ساختمان، و ...) طراحی و ضمن مطالعه این پژوهش‌ها، به‌ویژه بخش پیشنهادها، آن‌ها، بخش‌هایی را که سهواً یا عمداً نادیده گرفته شده و به اجرا درنیامده‌اند، شکل اجرایی بدهند و برای عملیاتی شدن به مسئولان و مدرسه‌ها پیشنهاد دهند. برای مثال، در پژوهشی که این جانب و دوستانم به سفارش «همایش ملی رویکرد اسلامی در مدیریت آموزشی» انجام دادیم، مشخص شد: دلیل موفقیت مدرسه‌هایی که جامعه آماری پژوهش بودند، داشتن ساختاری برخلاف ساختار مصوب وزارتی است. این مورد را به صورت مقاله و نیز پیشنهاد حضوری به مسئولان سابق و لاحق وزارتخانه ارائه دادیم، ولی مورد توجه قرار نگرفت.

● سند تحول بنیادین و سایر اسناد بالادستی تصویب‌شده، «مقدس» تلقی نشوند و چون محصول تفکر بشر هستند، امکان تغییر برای آن‌ها، در هر لحظه و هر موقعیتی، لااقل در مقاطع زمانی مشخص، پیش‌بینی شود.

● امروزه کتاب‌ها و پژوهش‌های فراوانی درباره آینده جهان، مشاغلی که فرو خواهند ریخت، مشاغلی که پدید خواهند آمد و ... منتشر می‌شوند که البته سهم آینده‌نگری آموزشی در این میان، حتی در سطح جهانی بسیار کم است. باید «واحد آینده‌پژوهی» در آموزش و پرورش پدید آید که مرتب در این‌باره تحقیق کند و رهنمود ارائه دهد. برای مثال، اگر وقوع بیماری جهانگیری مثل کرونا را پیش‌بینی یا حتی حدس زده بودیم، در واپسین سال قرن چهاردهم از اینکه فقط مدرسه‌های خاصی متخصص فناوری اطلاعات دارند، بر خود نمی‌لرزیدیم.

منابع

۱. ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۷). روند آموزش زنان از آغاز نوگرایی تا پایان عصر رضاشاه. دانشنامه واحد علوم و تحقیقات. شماره ۳، پاییز.
۲. مکی، حسین (۱۳۶۰). تاریخ بیست‌ساله ایران، از افول قاجار تا دوران رضاشاه (ده جلدی). نشر علمی. تهران.
۳. برگرفته از سخنان زنده‌یاد دکتر محمدعلی طوسی، در نخستین سیمینار مدیریت آموزشی، دی‌ماه ۱۳۷۱، آموزش و پرورش منطقه ۱۶ تهران.
۴. همراز، ویسا (۱۳۸۱). بررسی ابعاد و عملکرد اصل چهار ترومن / هیئت عملیات اقتصادی آمریکا در ایران. نشر وزارت امور خارجه. تهران.
۵. آل‌احمد، جلال (۱۳۶۰). مدیر مدرسه (رمان). انتشارات زوار (تجدید چاپ بعد از انقلاب). تهران.
۶. بهرنگی، صمد (۱۳۵۸). کندوکاو در مسائل تربیتی ایران. انتشارات شمس (تجدید چاپ بعد از انقلاب). تبریز.
۷. خلخالی، علی (۱۳۹۹). مدارس در مدار هزاره سوم. انتشارات پیشگامان پژوهش‌مدار. تهران.